

از بازی‌های لندن، مقام‌های ورزشی ایران تازه متوجه شدند که از حضور کاروان ایران در این بازی‌ها، هیچ فیلمی در دست نیست. ابوالفضل صدری، در مکاتبه با لرد برگلی، رئیس کمیته‌ی برگزاری المپیک لندن، از این موضوع اظهار گلایه و تاسف کرد اما با این پاسخ لندن‌ها مواجه شد که «فیلمبرداری از صحنه‌های المپیک لندن بسیار محدود بوده و تنها مبلغ ۸۵ هزار لیره برای این منظور در اختیار فیلمبرداران قرار گرفته بود. لذا سرویس فیلمبرداری این بازی‌ها، بدون قصد و نظر خاص، کشور شما را هم مانند دیگر کشورها منظور نداشته و فقط از آقای سلماسی، حدود پانصد فوت فیلمبرداری شده است». سلماسی در بازگشت به کشور اگرچه با تجلیل جامعی ورزش مواجه شد، اما تحلیل او درباره‌ی عدم دستیابی به طلا و نقره این چنین بود: «متأسفانه ما برخلاف تمام کشورهای جهان، فاقد راهنما و مربی دلسوز بودیم و هرکس به ابتکار خود به تمرینات ادامه می‌داد. معمولاً رسم بر این است که قبل از مسابقات مهمی مثل المپیک، حداقل می‌بایستی قهرمانان به مدت چهار ماه در اردوی آمادگی با رعایت رژیم کامل غذایی به تمرینات خود بپردازند تا از تمام نیروی خود در صحنه‌ی رقابت‌ها سود جویند، اما ما فاقد وسایل کافی و مکان مناسب بودیم.»

سلماسی پیش از المپیک، تمرینات‌اش را با مختصر وسایلی که در زیرزمین منزل خود در عراق داشت پی گرفت و به دلیل تدریس و نظامت در دبیرستان شرافت، صبح تا عصر با بچه محصل‌ها سروکله می‌زد و فرصت کافی برای تمرینات نداشت. او همچنین از امکانات کافی برای افزایش قدرت بدنی و آماده‌سازی ایده‌آل یک قهرمان المپیک برخوردار نبود. این در حالی بود که حدود یک‌ماه‌ونیم قبل از شروع المپیک، او از راه زمینی، از بغداد عازم کرمانشاه شد تا به تهران بیاید، اما در کرمانشاه اتفاقات پیش‌بینی نشده‌ای رخ داد: به اصرار یک مدیر باشگاه ورزشی که او را یک هفته میهمان خود نگه داشت، در تمرینات تا رکورد ۳۳۰ کیلو هم پیش رفت، اما ابتلا به اسهال خونی در آن

روزها، قوای جسمانی‌اش را تحلیل برد و این ضعف جسمی در تهران هم دست از سر او بر نداشت. اگر قوانین بعدی فدراسیون جهانی وزنه‌برداری، در المپیک لندن نیز اجرا می‌شد، او می‌توانست یک طلا در حرکت پرس و یک نقره در یکضرب نیز به مدال خود اضافه کند، اما در آن زمان، فقط یک مدال آن هم به مجموع حرکات داده می‌شد.

بعد از اتمام المپیک، سلماسی وقتی به فرودگاه مهرآباد رسید، از او پیشاپیش همه‌ی قهرمان‌ها که سوار بر جیب‌های ارتشی بودند، درحالی که بر بالای سرش پلاکارد «این سلماسی قهرمان المپیک است» نصب شده بود، استقبال کردند و در یک مهمانی شام در هتل لاله‌زار، یک قطعه نشان طلا از سوی رئیس مملکت به او اهدا شد.

از دیگر چهره‌های مدال‌آور ایران که در لندن ناکام ماند، محمود نامجو، اعجوبه‌ی وزنه‌برداری بود که رکوردگیری یک سال پیش او در هلسینکی -که به همراه تیم ملی ایران به‌عنوان تیم میهمان در مسابقات اروپایی ۱۹۴۷ شرکت کرده بود- نام او را در حد نایب‌قهرمان احتمالی المپیک لندن مطرح کرده بود، اما اتفاق‌هایی در اردو و نحوه‌ی تغذیه‌ی تیم ملی رخ داد که از قدرت او سر صحنه‌ی مسابقات کاست. کاروان ایران در لندن، ابتدا در اردوی «اکس بریج» با ورزشکاران اروپایی و آمریکایی اسکان داده شد، ولی به‌یکباره به دلایل نامعلومی، آنها را به اردوی «اکتون اسکول» که محل اردوی هندوستان و پاکستان بود منتقل کردند. وسایل ناقص تمرینی، دوری ورزشکاران ما از مکان تمرین و به‌ویژه غذاهای تند اردو که منجر به سوءتغذیه و اسهال نامجو شد، توان او را به شدت کاهش داد. در چنین شرایطی، استرس هم نامجو را از آمادگی آرمانی دور انداخت. نامجو در خاطرات شفاهی‌اش گفته است: «در لندن حالم خیلی خوب بود. بعد از وزن‌کشی رفتم چند تا لقمه نان و عسل بخورم، بچه‌ها گفتند نان و عسل نخور، برویم کباب بخوریم. یک ساعت در ترافیک لندن ماندم. اعصاب‌ام خراب شده بود. آخرش به یک رستوران فکستنی رسیدیم و زود

کباب خوردیم. وقتی برگشتیم توی سالن، دیدیم که نام مرا صدا می‌کنند. ای دادوبیداد... حالا چکار کنم؟ سریع روی صحنه رفتم. در یکضرب و پرس، با وزنه‌ی خیلی کمتر از حد نصاب خودم شروع کردم که حداقل اوت نشوم. وقتی نوبت به دوزخرب رسید، دیگر قدرت خودم را پیدا کرده بودم و رکورد المپیک را شکستم. من در لندن فهمیدم که تغذیه چه نقشی در رقابت‌های ورزشی دارد. به دکتر گفتم آقا چرا من این‌جوری شدم؟ گفت مگر نمی‌دانی اسبی را که می‌خواهند در میدان بدوانند، به او غذا نمی‌دهند بلکه هویج و قند می‌دهند؟»

نامجو نیز همچون سلماسی و بقیه‌ی وزنه‌برداران تیم ملی، در لندن بدون مربی بود. عبدالله نادری که می‌توانست مربیگری تیم ملی را به عهده داشته باشد، رئیس فدراسیون مشتزنی بود و هدایت آنها را به عهده داشت. نادری، از بنیانگذاران ورزش وزنه‌برداری در ایران بود که در سال ۱۳۱۶، اولین هالتر را به وزن ۱۱۰ پوند (حدود پنجاه کیلو) از کلکته وارد ایران کرد و به یک چُدن‌کار در خیابان منوچهری سفارش داد که با استفاده از «پولوس گاردان» اتومبیل، صفحه‌ی هالتر درست کند. یکی از همین وزنه‌ها، در باشگاه ورزشنده در کوچه‌ی میرشکار واقع در خیابان سوم اسفند جهت استفاده‌ی وزنه‌برداری چون امیرحسین آریانپور، غلامرضا نصیری، فرامرز شیرشکار و انوشیروان حیات‌غیب قرار داشت. نامجو در همین زمان‌ها چند ماهی بود که از رشت به تهران آمده و با کمک یکی از دوستان‌اش در یک کارگاه نجاری در خیابان سوم اسفند، کاری برای خود دست‌وپا کرده بود. او در حین خدمت سربازی، یک روز اتفاقی به تربیت‌بدنی سرزد و آنجا استاد امان یادگورنی، بنیانگذار وزنه‌برداری کشور را دید که مشغول تمرین دادن به هالترست‌هاست. یادگورنی وقتی وزیدگی بدن نامجو را دید گفت: «این جوان را ول نکنید.» یادگورنی پس از کشف نامجو، برنامه‌ای ترتیب داد تا این هالترست‌نقلی، در محل تمرین وزنه‌برداران در دانشسرای مقدماتی در خیابان روزولت، به آموزش دقیق فوت‌وفن هالتر بپردازد. نامجو هرروز با پای پیاده از پادگان ضد هوایی در امامزاده حسن، خود را به نزدیک امجدیه می‌رساند و تمرین می‌کرد. یادگورنی، وقتی استعداد و پشتکار او را دید، نامجو را به دانشکده‌ی افسری منتقل کرد و او در آنجا ضمن برخورداری از محل استراحت و غذای خوب، در سالن مجهز این دانشکده همراه با بقیه تمرین می‌کرد. او تا چهل سالگی که مدال‌های برنز المپیک و برنز آسیا را گرفت، ده بار رکوردهای جهان را ترقی داد. بچه‌ها پیش از اعزام به لندن، از روی کتاب‌های عربی و انگلیسی که سلماسی به تهران آورده بود، تکنیک‌ها و مقررات جدید

وزنه‌برداری را از زبان او شنیدند و یاد گرفتند.

۴-کت یقه پهن آبی رنگ، کاسکت سفید:

روزی که بچه‌ها به فرودگاه رفتند، یک فروند طیاره‌ی SAS منتظرشان بود. «اسکاندیناوی ایرلاین»؛ تنها طیاره‌ای که می‌توانست بچه‌ها را به لندن ببرد، آن‌هم نه به طور مستقیم. کاروان المپین‌ها یک شب در رم مانده و فرادیش عازم لندن می‌شدند. مجسم کنید سی ورزشکار ندیدیدید، در هتل کورن‌بای رم عین شاهزاده‌ها زندگی کردند و هنگامی که به لندن رسیدند، در مراسم افتتاحیه‌ی المپیک ۱۹۴۸، کاروان‌های ایران و هندوستان پشت سر هم رژه رفتند. آنجا لباس کاروان ایران «کت یقه پهن آبی رنگ، کاسکت سفیدرنگ و نیز شلور سفید» بود و طوری طراحی شده بود که دل از عارف و عامی می‌برد. در لندن، دکتر علی کنی، سرپرست کاروان ایران بود که بعدها رئیس فدراسیون فوتبال و رئیس دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران شد. کارهای ترجمه‌ی تیم را هم کاظم گیلانپور انجام می‌داد که آنجا بورسیه گرفته و دانشجو بود. او بعدها که به ایران بازگشت، سردبیر مجله‌ی کیهان ورزشی شد.

وزنه‌برداری اگر در لندن برای نامجو هیچ دستمایه‌ای نداشت، خوشبختانه عوضش در پرورش اندام درآمد. در لندن، ناگهان کمیته‌ی بین‌المللی المپیک تصمیم گرفت در بین وزنه‌بردارانی که اندامشان مناسب است، یک دوره مسابقه‌ی پرورش اندام برگزار کند و ژوری‌ها وقتی بدن نامجو و سید رسول ریسی را دیدند، لب به تحسین گشودند. این دو، بارها در سالن تئاتر دهقان در لاله‌زار تهران مسابقه‌ی پرورش اندام داده و اول شده بودند و هر جفتشان به‌حق بهترین و پرعضله‌ترین بدن‌ها را داشتند. در روز نمایش، گیلانپور آمد و بچه‌ها را به سالن پرورش اندام برد. خوشبختانه نامجو و سید رسول مدال نقره‌ی پرورش اندام را گرفتند، اما چون این رشته به‌صورت مسابقه‌ای غیررسمی در المپیک برگزار می‌شد، در رده‌بندی جدول‌ها گنجانده نشد. شاید از سعادتشان بود که وقتی نقره‌ی پرورش اندام را گرفتند، جفتشان را به همراه بقیه‌ی قهرمانان و مدال‌آوران به خدمت ملکه‌ی جوان انگلیس که تازه دو سال بود تاجگذاری کرده بود، بردند.

کاروان ایران در لندن اگرچه با یک برنز به وطن برگشت، اما از بخت بدش بچه‌ها آنقدر خرید کرده بودند که هوایما سنگین شده بود و گیج‌گیجی می‌رفت. سر همین هم بود که وقتی طیاره در رم بر زمین نشست، مجبور شدند بخشی از بارها را خالی کنند. بارها ماند که با پرواز بعدی به تهران ارسال شود و میررسول، مهندس صادق (رئیس فدراسیون) و

